



سیر تطور عرفان و تصوف در اسلام/ قرن نهم؛ آغاز تقارن تصوف و تشیع

واژه تصوف ابتدا در قرن دوم و در کوفه به وسیله ابوهایشم کوفی صوفی به کار رفت. از نیمه دوم قرن دوم تا قرن چهارم هجری، تصوف به مثابه یک جریان فرهنگی - اجتماعی در اهل سنت متداول شد.

واژه تصوف ابتدا در قرن دوم و در کوفه به وسیله ابوهایشم کوفی صوفی به کار رفت. از نیمه دوم قرن دوم تا قرن چهارم هجری، تصوف به مثابه یک جریان فرهنگی - اجتماعی در اهل سنت متداول شد.

به گزارش خبرنگار مهر، با مطرح شدن ساخت سریال شمس و مولانا، واکنشهایی در میان اهالی اندیشه نسبت به آن صورت گرفت و مباحثی در باب عرفان و تصوف درگرفت. در ادامه بخشهایی از مقاله عرفان و تصوف از دیدگاه ملاصدرا، نوشته عبدالحسین خسروپناه و محمد قمی که در کتاب «اندیشه‌های صدرایی در آینه نگاه معاصر» منتشر شده است را با هم می خوانیم؛

«عرفان» یا «تصوف»، جریانی فکری و فرهنگی است که علاوه بر شخصیت‌های بزرگ و کتابهای برجسته، شاهد فرقه‌های متعدد اجتماعی آنان در طول تاریخ اسلام هستیم. معمولاً اصطلاح عرفان ناظر به جنبه علمی و فرهنگی و اصطلاح تصوف ناظر به جریان اجتماعی این گروه است. [۱] اهل عرفان یا تصوف را می توان به سه دسته تقسیم کرد: عارفان واصل یا صوفیان صافی که سلوک کرده و به شهود حقیقت دست یافته اند. ۲- سالکان طریقت که در مسیر حقیقت گام بر می دارند. ۳- مدعیان و فریب کارانی که نه تنها به حقیقت دست نیافته اند، بلکه گرفتار اوهام و خیالات اند، اما خود را اهل حقیقت و واصل می دانند. هجویری در کشف المحجوب که یکی از مهمترین کتابهای متصوفانه است، این سه گروه را به ترتیب با تعبیر صوفی، متصوف و مستصوف معرفی کرده است. [۲]

از آنجا که این تقسیم بندی، مورد قبول همگان است، ما در این مقاله هر دو واژه عرفان و تصوف را در کنار هم و به یک معنا به کار برده ایم.

سیر تطور عرفان و تصوف در اسلام

در قرن اول هجری، جریان «ترهد» در اسلام شکل گرفت. افراد این جریان که از صحابی پیامبر(ص) و ائمه(ع) مانند سلمان، ابوذر، مقداد، پیامبر و سایر اصحاب صفه بودند، افرادی اهل جهاد، زندگی و سیاست بودند؛ اما زهد در نزد ایشان جایگاهی محوری داشت. قرن اول تا نیمه اول از قرن دوم هجری را می توان دوره اول عرفان اسلامی و دوره زاهدان نامید.

واژه تصوف ابتدا در قرن دوم و در کوفه به وسیله ابوهایشم کوفی صوفی به کار رفت. بعد از آن، این واژه در قرن سوم در سراسر عراق گسترش پیدا کرد. از نیمه دوم قرن دوم تا قرن چهارم هجری، تصوف به مثابه یک جریان فرهنگی - اجتماعی در اهل سنت متداول شد.

از قرن چهارم تا اوایل قرن هفتم هجری، از تصوف می توان به مثابه یک جریان معرفتی - فرهنگی - اجتماعی تعبیر کرد، زیرا در این دوره صوفیان به تألیف پرداختند و آثاری در این زمینه منتشر کردند. رساله اللمع فی التصوف، رساله قشیری و کشف المحجوب متعلق به این دوره هستند. همچنین کسانی مانند ابن فارض، سهروردی و نجم الدین کبری عرفان را ساحتی معرفتی بخشیدند.

واژه عرفان از قرن چهارم هجری به مثابه یک دانش، بینش، منش و کنش مطرح شد. ابن سینا این اصطلاح را در مقامات العارفین [۳] به صراحت ذکر کرد. در این دوره توده مردم هم در عرفان مشارکت کردند و سلسله‌ها و به اصطلاح امروزی فرقه‌های عرفانی شکل گرفت و دیرها و خانقاه‌ها و مسلک‌های عرفانی مختلفی پدید آمد. با شکل‌گیری اصطلاح عرفان، واژه تصوف به حاشیه رفت، به نحوی که در حال حاضر هم در متن‌های عرفانی هر دو اصطلاح عرفان و تصوف به کار می روند، البته به دلایل فرهنگی و اجتماعی واژه تصوف در برخی از مناطق جهان اسلام تا اندازه‌ای بار معنایی منفی یافته است.

عارفان تا قرن ششم هجری، به نقل مکاشفات و دانش سیر و سلوک بسنده می کردند اما ابن عربی معروف به شیخ

اکبر در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، برای نخستین بار تبیین معقول و نظام مندی از شهودات عارفان را ارائه و آن را علم عرفان نظری، نامگذاری کرد. تبیین معقول به معنای استدلال نیست، بلکه در واقع ابن عربی با بهره گیری از تمثیل ها، اصطلاحات عوامانه و نیز اصطلاحاتی نظیر ماهیت، وجود، عین، عدم، نفس و مانند اینها، شهودات عرفانی و به ویژه وحدت هستی را به گونه ای توضیح داد تا برای کسانی هم که سالک طریقت و اهل کشف و شهود نبودند، قابل فهم باشد.

نکته قابل توجه این است که ابن عربی برای تبیین شهودات، از شهود نیز استفاده کرد. بعد از ابن عربی این امر ادامه و تکامل پیدا کرد، یعنی این اعتقاد به وجود آمد که شهود نه تنها به انسان معرفت می بخشد، بلکه گاهی تبیین معرفت و استدلال بر معرفت نیز از طریق شهود حاصل می شود.

بعد از ابن عربی، شاگردش قونوی که شارح آثار وی و معروف به شیخ کبیر است راه او را ادامه داد. شاگردان قونوی مانند مؤیدالدین جندی و فرغانی نیز همین راه را طی کرده و اصطلاحات عرفان نظری را تثبیت و مستقر کردند و این گونه دانش عرفان نظری شکل گرفت. از آن به بعد خانقاه ها فقط مرکز ذکر نبودند، بلکه به مرکز آموزش هم تبدیل شدند و سلوک عرفان به صورت نظری و عملی انجام می گرفت.

کم کم استدلالی کردن بخشی از مباحث عرفان نظری به ویژه بحث وحدت وجود نیز آغاز شد، افرادی مانند ابوحامد محمد، در قواعد التوحید و ابن ترکه در تمهید القواعد و ملاعبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص و شاگردش قیصری، شارح معروف فصوص الحکم و جامی آغازگران این امر بودند.

تا قرن نهم هجری، صوفیان کسانی بودند که مانند سنی ها، ولایت سیاسی مباشر امیرمؤمنان علی(ع) را نپذیرفته بودند، اما برخلاف سنی ها، ولایت باطنی بلافضل امیرمؤمنان علی(ع) را قبول داشتند و رویکرد انتقادی به اهل بیت(ع) نیز نداشتند.

قرن نهم را می توان آغاز تقارن تصوف و تشیع دانست. عرفایی نظیر سید حیدر آملی، سید عبدالله برزش آبادی و شاه نعمت الله ولی میراث عارفان گذشته را که صوفی بودند با تشیع جمع کردند.

در واقع آنها پذیرفتند که عرفان ابن عربی را می توان با شیعه جمع کرد و اعتقاد شیعه مبنی بر خلافت تکوینی و تشریعی را با استفاده از عرفان تفسیر کردند. سید حیدر آملی با نگارش کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار، عرفان را به کلام شیعه به ویژه در بحثها انسان کامل، ولایت و نبوت نزدیک و یک نظام عرفانی شیعه را تدوین کرد.

سپس در قرن یازدهم، حکمت متعالیه به وسیله صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا تأسیس و عرفان ابن عربی به یک نظام فلسفی - شیعی - عرفانی تبدیل شد.[۴]*

*علاقه مندان برای مطالعه متن کامل این مقاله می توانند به کتاب کتاب اندیشه های صدرایی در آینه نگاه معاصر گردآوری حمیدرضا یوسفی و مهدی اصفهانی، انتشارات پگاه روزگار نو، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۷ مراجعه کنند.

پی نوشت:

[۱] مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، تهران، ۱۳۸۳، ج ۲۳، ص ۲۵.

[۲] ر.ک: هجویری، ابوالحسن علی، کشف المحجوب، محقق و مصحح، ژوکوفسکی، والتین آلکسی بریچ، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۰.

[۳] ابن سینا، حسین بن عبدالله سینا، الاشارات و التنبيهات، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۴۳.

[۴] ر.ک: خسروپناه، عبدالحسین؛ جستاری در عرفان نظری، ویرایش و تحقیق، محمد قمی، تهران، ۱۹۶، صص ۳۸-۳۲.